

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و هفتم، زمستان ۱۴۰۱: ۶۳-۴۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

مقایسه و تحلیل جهان‌بینی شاعران مشروطه بر مبنای طبقه اجتماعی آنها

* فهیمه اسدی

چکیده

اجتماع در پیدایش اثر هنری و ادبی صاحب نقش است؛ بررسی‌های جامعه‌شناسانه ادبیات، روش‌های گوناگون دارد. لوسین گلدمن، صاحب نظریه ساختارگرایی تکوینی، معتقد است که طبقه اجتماعی آفریننده اثر، بر جهان‌بینی او تأثیر می‌گذارد و جهان‌بینی، تعیین‌کننده ساختار اثر است. در پژوهش پیش‌رو، جهان‌بینی بهار، ایرج‌میرزا، عارف‌قزوینی و فرخی‌یزدی، بر این مبنای تحلیل شده و رابطه جهان‌بینی این شاعران، با ساخت و کاربرد واحد ساختار؛ یعنی ترکیب اضافه‌ای که مضاف آن واژه مُشت است، تحلیل گردیده است. مُشت روزگار، مُشت محکم ایران، مُشت چکش‌مانند، مُشت معارف، مُشت جماعت و مُشت زر ترکیباتی است که این شاعران ساخته‌اند. هر شاعر، مُشت (مجازاً قدرت) را متعلق به امری می‌داند که در جهان‌بینی او اهمیت دارد؛ جهان‌بینی شاعری که «مشت روزگار» را می‌سازد، با جهان‌بینی شاعری که «مشت معارف» را ساخته است، یکسان نیست. عارف قزوینی، دارای آرمان‌های بزرگ برای ایران و ملت است و راه رسیدن به آن را علوم طبیعی و حاکمیت ملی می‌داند و لذا مُشت محکم ایران و مُشت معارف را می‌سازد. ایرج‌میرزا شاهزاده‌ای مرفه است و نهایت اراده او حفظ ساختار موجود است، بنابراین بی‌آرمان است و بر قدرت اقتصاد واقف است و مُشت زر را به کار می‌برد. اما فرخی‌یزدی با اینکه سعی دارد جانب عناصر نو را بگیرد، جهان‌بینی او التقاطی از عناصر سنتی و نو باقی می‌ماند و بیشتر جاذبه‌های سوسیالیست در جهان‌بینی او حضور دارد و چنین است که مُشت چکش‌مانند را می‌سازد. گسستی که در بخش‌های مختلف به نظر می‌رسد ناشی از تفاوت جهان‌بینی‌های شاعران است.

واژه‌های کلیدی: طبقه اجتماعی، جهان‌بینی، آرمان، شاعران مشروطه.



بیان مسئله

از دهه‌های نخست قرن سیزدهم هجری و به ویژه از سال‌های پس از جنگ میان ایران و روس که به شکست ایران انجامید، مراودات میان ایران و دنیای غرب شکل تازه‌ای به خود گرفت. ایرانیان در کسوت محصل، تاجر، سیاح و سیاستمدار از غرب دیدن می‌کردند و شگفت‌زده با دنیای تازه‌ای مواجه می‌شدند که با خاستگاه آنها بسیار متفاوت بود. حاصل این دیدارها، به تغییرات و تحولات جامعه ایرانی انجامید. روزنامه، چاپخانه، ادوات نظامی تازه، انتشار سیاحت‌نامه‌ها و سفرنامه‌ها و ترجمه متون تاریخی و ادبی نتیجه همین مراودات تازه بود. بعدها هم که دارالفنون احداث شد، ورود فکر تازه و دنیای مدرن سرعت بیشتری پیدا کرد و روند تحول و دگرگونی جامعه سرعت یافت و نخستین نتیجه آن در سیمای انقلاب مشروطه نمایان شد. تحولات سیاسی و اجتماعی تازه نیاز به محملی برای بیان و تبیین داشت. بنابراین، ادبیات عصر مشروطه کارکرد سیاسی و اجتماعی یافت و افکار تازه از طریق آن نشر یافت. از سوی دیگر بیان مسائل سیاسی و اجتماعی متناسب با طبقه اجتماعی شعرا و نویسندگان متفاوت بود. مسئله طبقه اجتماعی و نحوه آفرینش اثر ادبی مورد توجه منتقدان و نظریه پردازان ساختارگرا بوده است از جمله لوسین گلدمن (L. Goldman) نظریه‌پرداز ساختارگرایی تکوینی (structuralism genetic) از این نمونه است. «فرضیه بنیادی گلدمن، این است که خصلت جمعی آفرینش ادبی، حاصل آن است که ساختار جهان آثار با ساختار ذهنی گروه‌های اجتماعی همخوانند» (اسکارپیت، ۱۳۸۴: ۱۵). «کشف و توضیح ارتباط ساخت اثر با جهان بینی طبقه اجتماعی نویسنده، اساس شیوه او است» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۷). در این متن برای نمونه، ارتباط جهان‌بینی و طبقه اجتماعی چهار شاعر عصر مشروطه و چگونگی بیان مفاهیم سیاسی و اجتماعی در شعر آنها بررسی شده است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر، پژوهشی نظری است که به روش کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی انجام شده است؛ پس از مطالعه دیوان شاعران هدف، ترکیبات اضافی آن استخراج گردیده و واحد تحلیل آن ترکیباتی است که دارای مضاف مشتم، به‌عنوان مصداقی

مشترک از ساختار حاصل از جهان‌بینی متفاوت شاعر مبنای تحلیل‌های طبقاتی قرار گرفته است؛ مضاف‌الیه مشت هم تفاوت جهان‌بینی‌ها را نمایش می‌دهد.

واحد ساختار

در پژوهش حاضر، واحد ساختار؛ ترکیبات اضافی سببی که با مضاف مشت همراه هستند، در نظر گرفته شده است. در اشعار شاعران مشروطه، «مشت» در معنای واحد اندازه‌گیری در معنی اندک و در جهت تحقیر هم به کار رفته است؛ مانند یک مشت فقیر:

افسوس که دسترنج یک مشت فقیر چون جمع شود حقوق شهزاده شود
(فرخی، ۱۳۸۰: ۶۷)

اما کانون توجه این پژوهش بر مشت، در معنای قدرت است. با توجه به در حال گذار بودن و حرکت جامعه وقت به سوی تغییر و نمادین شدن واژه مشت در این مبارزه، انتخاب این واژه اهمیت دارد؛ ترکیب اضافه به همراه مشت در این معنی تابعیست از متغیر جهان‌بینی شاعر. دلیل انتخاب این ترکیب آنست که همه شاعران، با مضاف مشترک و مضاف‌الیه متغیر این ترکیب را ساخته‌اند.

پیشینه تحقیق

شعر مشروطه و مسائل متنوع پیرامون آن در پژوهش‌های بسیاری مورد نظر نویسندگان و منتقدان ادبی بوده است. ماشالله آجودانی در کتاب یا مرگ یا تجدد (۱۳۸۲) و مشروطه ایرانی (۱۳۸۲) به تناوب درباره شعر مشروطه و کارکرد سیاسی اجتماعی آن صحبت کرده است. همو در مقاله «درونمایه‌های شعر مشروطه» (۱۳۷۲)، مفهوم وطن، آزادی و پاره‌ای از مفاهیم دیگر پرداخته است. همچنین پژوهش‌هایی درباره محتوا، مضامین و مفاهیم شعر مشروطه، از جمله مفاهیم نزدیکی نظیر «ایدئولوژی» وجود دارد. اما آنچه این پژوهش را از دیگر نمونه‌ها متمایز می‌کند تکیه بر مفاهیم جامعه‌شناسانه و در بیان تمایز شعر شاعران مشروطه است. نویسندگان در رساله دوره دکتری با عنوان «تأثیر تحولات سیاسی دوره مشروطه بر ساختار شعر شاعران این

دوره» هم کوشیده روش گلدمن را بر شعر تطبیق دهد و به تحلیل شعر تعدادی از شاعران مشروطه بر اساس طبقه اجتماعی‌شان بپردازد (ر.ک: اسدی، ۱۳۸۹).

مبانی نظری تحقیق

اثر ادبی، ساختارهای خود را از ساختارهای ذهنی طبقه اجتماعی آفریننده خود دریافت می‌کند. «جمع کثیری از مردم که از حیث اقتصادی پایگاه واحدی دارند، موجد طبقه می‌شوند، طبقه، گروه بزرگی است که اعضای آن در تولید اجتماعی، مقام همانندی دارند و از ثروت اجتماعی، سهم برابری می‌برند. اعضای طبقه، دارای آرمان‌های مشابهی هستند» (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۸۳). «مارکس» (Marx) و «ماکیور» (Robert Morrison maciver) و انگلس (engels) جامعه را به دو گروه کاپیتالیسم و پرولتاریا تقسیم می‌کنند. اگر جامعه ایران به دو قطب فقیر پرجمعیت و غنی کم‌تعداد تقسیم شود؛ گروه اقلیت، حاکمان جامعه و وابستگان آن‌ها بوده‌اند. در دوره مشروطه هم جامعه دو طبقه دارد: یکی طبقه حاکم که در رأس آن حاکمی مستبد است و وابستگان، فرزندان، نوادگان و خادمان او هم جزء همان طبقه‌اند. در برابر این گروه اندک، طبقه اکثریت قرار دارد؛ گروهی پرشمار از افرادی که به دلیل عدم آگاهی، حقوقشان پایمال می‌شود. این طبقه هم، از قشرهای مختلف تشکیل می‌شود که مهم‌ترین آنها پیشه‌وران و صنعتگران خرد شهری و دهقانان روستایی هستند. بر همین اساس، شاعران مشروطه هم یا متعلق به طبقه اقلیت‌اند و یا طبقه اکثریت. بهار و ایرج‌میرزا، جزء طبقه اقلیت‌اند که وظیفه‌خور دربار بوده‌اند و سایر شاعران متعلق به طبقه اکثریت‌اند و منبع درآمد آنان دربار و حکومت نیست.

از مفاهیم مهم نظریه گلدمن، جهان‌بینی طبقات اجتماعی است. جهان‌بینی به مجموعه آرمان‌ها، احساسات و تفکرات مشترک یک طبقه اجتماعی گفته می‌شود که بر رفتار آنان تأثیر می‌گذارد و به آن جهت می‌دهد و نیز طبقات مختلف را در برابر هم یا در کنار هم قرار می‌دهد. تمایز جهان‌بینی و ایدئولوژی در داشتن «آرمان» است. «ایدئولوژی‌ها، خصلت جزئی دارند و جهان‌بینی‌ها خصلتی تام دارند، طبقاتی که برای کل بشریت آرزوهای را در سر می‌پروراندند، جهان‌بینی دارند و دیگر طبقات که در

آستانه سقوط قرار گرفته‌اند، صاحب‌ایدئولوژی‌اند» (گلدمن، ۱۳۵۷: ۱۲۵).

جهان‌بینی نو، در دوره مذکور، در «اومانیسیم» خلاصه می‌شد و از عناصر آن، علم و اثبات‌گرایی، نفی ماوراءالطبیعه و در نتیجه نقد سنت‌های دینی، اصالت آزادی اراده و نفی جبرگرایی به همراه اعتبار فردیت و نقد سنت‌هاست. «اومانیسیم، انسان محور و طبیعت مرکز بود. به هنرمندان الهام می‌داد که انسان را محترم بدانند و بساط مضامین مسیحی بی‌ارزش بودن انسان را برچینند. دغدغه نویسندگان بازگرداندن نیروهای فردی به انسان است که جهان قرون وسطایی آنها را انکار می‌کرد» (بابایی، ۱۳۸۶: ۳۱۱).

در برابر آن، جهان‌بینی سنتی، مبتنی بر مذهب و جبر است، رویارویی ایرانیان با جهان‌بینی نو در عصر مشروطه، یک سیر تاریخی دارد، شاید نخستین عامل آشنایی با آن، سفر نخستین گروه دانشجویان ایرانی به اروپا در زمان عباس میرزا باشد؛ سفری که نتایج آن اواخر دوره ناصرالدین شاه با نهضت ترجمه آشکار شد.

از دیگر عوامل آشنایی با اندیشه نو، تسلط نسبی بر زبان ترکی عثمانی و روسی یا فرانسه است؛ بسیاری از مظاهر مادی و معنوی تجدد، از راه عثمانی به ایران رسیده تا جایی که «تقی‌زاده» می‌گوید واژه مشروطه هم از راه عثمانی به ایران آمده است. به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، اندیشه ناسیونالیستی هم از راه عثمانی به ایران وارد شده است.

اقامت در شهرهای قفقاز و استانبول و برخورد آراء در آنجا، هم از دیگر طرق آشنایی با جهان‌بینی نو بوده است؛ میرزا فتحعلی آخوندزاده که از جهات مختلف اندیشه، پس از گذشت دو قرن، همچنان پیشرواست؛ نمونه‌ای از این مورد است.

شاعران مشروطه نیز، کم و بیش با جهان‌بینی نو یا «اومانیسیم» آشنا بودند. به تناسب میزان آشنایی با فلسفه نو، اشعارشان با یکدیگر متفاوت است. در برابر عوامل جاذب اندیشه نو، عوامل بازدارنده هم وجود دارد که مانع تاثیر و گرایش به جهان‌بینی نو است؛ از جمله امتلاء ذهن از اندیشه دینی و ماورایی؛ اندیشه‌ای که در تناقض ذاتی با اومانیسیم است. گاهی هم در عالم ذهن شاعر، هم عناصر جهان‌بینی نو و هم عناصری از جهان‌بینی سنتی حاضر بود که با خصایص جامعه در حال گذار و جابجایی طبقات، هم‌خوانی دارد. در این آشنایی گاهی عناصر جهان‌بینی نو را با صورت تحریف شده یا به تعبیر دکتر آجودانی (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۷) «تقلیل» یافته، درک می‌کردند.

«آرمان» که جزء مهم در تعریف جهان بینی است همان واقعیتی است که در زمان حال، محقق نشده اما امکان تحقق آن در آینده وجود دارد. این دوراندیشی و آینده‌نگری، مربوط به حوزه شناخت‌های عمیق است و متعلق به انسان‌های ژرفاندیش که در واقعیت‌های کنونی محدود نمی‌شوند اما قادر به درک واقعیت‌های مربوط به آینده هستند. آرمان مخصوص انسان‌های ژرف‌نگر است، در حالی که انسان‌های معمولی، درگیر واقعیت حال و آینده نزدیک و جانوران دیگر اسیر لذت‌های آنی هستند، روشن‌فکران، به آینده نزدیک و دور و واقعیت‌های موجود در آن که به صورت آرزو جلوه می‌کند دل می‌بندند، این آرزو، به صورت بالقوه، امکان تحقق دارد و «آرمان» نام دارد. «اگر شاعر و هنرمند از پیشه‌وری و خدمت خواص رها شود، روشن‌فکر خواهد بود که به بینش اجتماعی رسیده و دیگران را هم به بیداری رهبری می‌کند» (آریان‌پور، ۱۳: ۷۳). شاعر آرمانخواه، با واقعیت کنونی و افرادی که طالب وضعیت موجودند، در راه تحقق آرمان‌هایش می‌جنگد و به جنگ دعوت می‌کند.

اواخر دوره قاجار، دوره‌ای بحرانی است و طبقات اجتماعی در حال تحول سریع هستند، جهان بینی کهن جامعه، به سستی گراییده و بحران در جهان بینی مسلط جامعه به وجود آمده و جامعه در وضعیت عدم تعادل قرار گرفته است. جهان بینی شاعران مشروطه و آرمانی که داشتند، متناسب با طبقه اجتماعی آنان متفاوت بود.

جهان بینی شاعران مشروطه

اکنون به بررسی جهان بینی شاعران و اثری که در تکوین واحد ساختاری مورد نظر این پژوهش داشته است می‌پردازیم.

مُشت چکش‌مانند

محمد فرخی‌یزدی (۱۲۶۳-۱۳۱۸ ه. ش) از شاعران سرشناس مشروطیت و بنیانگذار «غزل سیاسی- عاشقانه» است. در نوجوانی، در یزد استبدادزده شعری به ظاهر در ستایش حکمران وقت ساخت؛ اما او را به استقرار آزادی و قانون و رعایت حقوق مردم اندرز داد و در نتیجه حاکم به خشم آمد و لب‌های او را با نخ و سوزن دوخت. منشأ

وضع لقب «شاعر لب دوخته» برای او از اینجا است:

هر که را دوخته شد در ره مشروطه دهن
پربدیهی است نگوید به جز از راست سخن
(فرخی، ۱۳۸۰: ۳۶)

ترکیب اضافه‌ی مشت چکش مانند، در بیت زیر به کار رفته است:

هر ناکس و کس تا چند در پای تو بنهدند
با «مشت چکش مانند» پشت همه کس بشکن
(همان: ۸۰)

فرخی یزدی، از طبقه‌ی اکثریت فقیر جامعه‌ی شهرنشین در عصر مشروطه است؛ محمد ابراهیم، پدرش، سمساری در شهر یزد بود و به حاکمان وابسته نبود. طبقه‌ای که حقوقشان پایمال شده بود و خواهان «تغییر» بودند و برای تغییر آرمان خواهانه‌ی خود، «مبارزه» می‌کردند؛ طبقه‌ی او در حال فراروی، امیدوار، تغییرطلب و مبارزه‌جو بود اما امکانات شاعر، او را به جبهه‌ی سوسیالیسم کشانده و از این جهت با دیگر شاعران به جز «لاهوته»، متفاوت است.

ملک الشعرای بهار در تقسیم شعر دوره مشروطه فرخی یزدی را فرمانده اشعار سوسیالیستی می‌داند: «اشعار وطنی، اشعار وصفی، تاریخی، مترجم سوسیالیستی یا ادبیات کارگری، انتقادی، اخلاقی، نسائیات، صنایع عصری، تربیتی و موسیقی و محمد فرخی یزدی را در ردیف شاعران دارای اشعار تاریخی و به خصوص سرسلسله جنبان اشعار سوسیالیستی و ادبیات کارگری قرار داده است» (فراگوزلو، ۱۳۸۶: ۱۹۸).

اوفعالیت رسمی سیاسی خود را از حدود سال‌های ۱۳۰۰ ش. با انتشار روزنامه‌ی «طوفان» آغاز کرد و عنصر غالب جهان‌بینی او، متأثر از اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی قرار گرفت. گرایش او به سوسیالیسم، تحت تأثیر جاذبه‌ی عدالت اجتماعی و برابری طبقات در این اندیشه است. «آرمان غالب فرخی تحقق عدالت اجتماعی و مساوات برای کارگر و دهقان است. بنابراین، برابری از نظر او به معنای برابری طبقات و عدالت اجتماعی است و نه برابری در معنای حقی فردی یا برابری زن و مرد؛ آزادی هم در قاموس فرخی، آزادی رنجبران از قیود طبقات فرادست است.

سؤال این است که اگر اکثر شاعران مشروطه، از نظر اجتماعی هم‌طبقه‌اند، چرا

آرمان‌های آنان دقیقاً مانند هم نیست؟ پاسخ آن است که اولاً سخن از آرمان غالب است و معنی آرمان غالب آن است که در جهان‌بینی این شاعران که کلیتی مرکب از عناصر مختلف است، این مورد «تنها» خواست مطلوب نیست، بلکه مهم‌ترین آن است. به عنوان مثال ممکن است در جهان‌بینی عشقی، «عدالت اجتماعی» هم حضور داشته باشد، اما نسبت به «آزادی» کم فروغ است؛ به علاوه عناصر جهان‌بینی‌های دیگر در جهان‌بینی آرمان‌خواهانه شاعر تأثیر دارد، با توجه به اینکه دوره مذکور، دوره‌ای است که وحدت جامعه بر هم خورده و جهان‌بینی‌های متعدد با قدرت نفوذ کم و بیش برابر به موازات یکدیگر پیش می‌روند؛ بنابراین از تأثیر عناصر جهان‌بینی طبقات دیگر و یا قشرهای مختلف هم‌طبقه شاعر نیز نباید غفلت کرد.

فرخی یزدی، جهان‌بینی التقاطی دارد، التقاطی از افکار آزادی‌خواهانه، سوسیالیستی، جبری و سنتی که حاکی از عدم تعادل جامعه وقت و نفوذ و تأثیر اندیشه‌های مختلف بر یکدیگر است. اندیشه‌های سوسیالیستی در جهان‌بینی او اندیشه غالب است. جهان‌بینی التقاطی او دارای عناصر جهان‌بینی سنتی هم هست؛ مانند اشعاری که نشانگر اعتقاد به جبر است. در جهان‌بینی او، عناصر نوئی اومانیستی، کم فروغ است؛ همان جهان‌بینی که سعادت انسان را در دنیای مادی جستجو می‌کند؛ غالب جهان‌بینی فرخی یزدی، جهان‌بینی سنتی است که در آن مظاهر آزادی اراده وجود ندارد و بر «جبر» استوار است. نیست بیخود گردش این هفت کاخ گردگرد زانکه هر گردننده راناچارگرداننده است (فرخی، ۱۳۸۰: ۸۳)

ساغر تقدیر ما را مست آزادی نمود زین سبب از نشئه آن باده مدهوشیم ما (همان: ۱۴۳)

فرخی یزدی، با زبان ترکی، فرانسه- که از راه‌های شناخت جهان‌بینی نو است- آشنا نیست. اگرچه مدتی در مدرسه «مرسلین» مسیحیان یزد تحصیل می‌کرد، اندک زمانی بعد، اخراج شد. قراین شناخت او از ادبیات اروپایی، هم در دیوانش وجود ندارد و حتی از شاعران بزرگ اروپایی هم نام نمی‌برد.

«عدالت اجتماعی و مساوات» و «توجه به فقرا» که در جهان‌بینی شاعر حضور دارد، عناصری هستند که در آموزه‌های اسلامی هم سابقه دارد و به همین دلیل مورد توجه

فرخی یزدی قرار گرفته است. جنبه‌های دیگر جهان‌بینی مارکسیستی مانند نظریهٔ «دین افیون توده‌های مارکس چندان جلوه‌ای در صورت و محتوای شعر فرخی ندارد و به هر دلیلی، خواه ضرورت احترام به افکار هنرپذیران و خواه عدم شناخت عمیق افکار سوسیالیستی و خواه نفوذ و تسلط آموزه‌های دینی در ژرف‌ساخت ذهن شاعر؛ به آن بعد توجهی ندارد.

نقد نهاد دین، تحت تأثیر اومانیسزم، که یک جهان‌بینی مخالف ماوراءاست و دست کم در مرحلهٔ تکوین، مهم‌ترین انگیزهٔ آن، طغیان در برابر کلیسای کاتولیک بوده است؛ سبب سرودن اشعاری با چنین محتوایی می‌شود. بسته به میزان تأثیر اومانیسزم برخی شاعران بیشتر و عده‌ای کمتر، چنین اشعاری سروده‌اند. در دیوان فرخی، نقد نهاد دین و سنت‌های آن وجود ندارد. او مدعی حمایت از کارگران و دهقانان است که همان عوام قشر هنرپذیران او هستند و باید به عقاید آنان احترام بگذارد و این برخورد احتیاط‌آمیز او با نقد سنت‌های دینی از اینجا نشأت می‌گیرد. نقد دین در اشعار او محدود به تکرار کلیشه‌های قدیمی است.

می‌شدم آلت هر بی سر و پا چون تسبیح دستگیر من اگر رشتهٔ زنار نبود
(فرخی، ۱۳۸۰: ۸۵)

هیچ نشانه‌ای از پرسش شک‌آمیز از مبدأ هستی یا چند و چون آفرینش و یا تردید در معاد با اتکا به نظریهٔ داروین در دیوان او وجود ندارد.

فردگرایی به‌عنوان عنصر دیگری از جهان‌بینی نو، به صورت تکرار نام معاصرین و مکان‌ها که حاکی از تجربهٔ فردی شاعر است، حضوری کمرنگ دارد.

از دیگر مظاهر نفوذ جهان‌بینی «نو» بر ذهن و زبان شاعر، آشنایی با نظریه‌های جدید

علوم تجربی نظیر نظریهٔ داروین یا نیوتن است؛ اشاره‌ای به این نظریه‌ها در دیوان او وجود ندارد؛ برخلاف میرزادهٔ عشقی و حتی بهار که به این موارد اشاراتی حاکی از شناخت دارند.

نمادهای سوسیالیستی در دیوانش حضوری پررنگ دارد، نماد «داس و چکش»، نماد

رنگ سرخ، اشعاری با ردیف دهقان و کارگر، دعوت به همکاری با روس بی‌توجه به وجه استعماری این کشور و در مقابل، حضور اشعار بریتانی‌ستیز، از قراین غلبهٔ عناصر اندیشه‌های سوسیالیستی در جهان‌بینی شاعر است:

من آن خونین دل زارم که خون خوردن بود کارم	مباهاتی که من دارم ز دهقان زادگی دارم (فرخی: ۳۱)
چون جنگ خلق بر سر دینار و در هم است	باید به جای سکه چکش بر درم زنیم (همان: ۳۱)
ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت	سرمشق گر از کاوه حداد بگیری (همان: ۳۷)
با منفعت صنفی خود فرخی امروز	خود در صدد کشمکش فقر و غنا نیست (همان: ۴۱)
غافل مشو که داس دهاقین خون جگر	روزی رسد که بر سر ارباب می خورد (همان)
تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود	انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود (همان: ۴۶)
شوریده دل به سینه به عنوان کارگر	بیرق سرخ مساوات بر افراخته ایم (همان: ۵۰)

عجیب نیست که فرخی یزدی، با داشتن چنین جهان‌بینی، ترکیب «مشت چکش‌مانند» را به کار برد. چنین شاعری با چنین جهان‌بینی نمی‌تواند مشت معارف یا مشت زر بسازد؛ تنها مشت چکش‌مانند است که انعکاس‌دهنده جهان‌بینی او و موید اهمیت کارگر و برابری در مفهوم سوسیالیستی آن، در ذهن اوست و گلدمن به درستی گفته است که جهان‌بینی طبقه اجتماعی هنرمند، ساخت‌آفرین است. تنها، شاعری با جهان‌بینی و آرمان سوسیالیستی می‌تواند زور و مشت را به چکش متعلق بداند که نماد کارگر است؛ این ترکیب، ترکیبی از نوع تشبیهی است و به لحاظ بلاغی هم زیباست.

مُشت زر

بعد مرگ پدرش کار لِّله آسان است به‌دهن کوبم اگر حرف زند مشت زرش
(ایرج، ۱۳۵۲: ۱۹)

جهان‌بینی نو، کلیتی، مرکب از اجزاء مختلف است؛ یکی از آن اجزاء اعتقادات وطن‌پرستانه است که مبنای اعتقاد به حاکمیت ملیست، ایرج‌میرزا به رغم تمایل نسبی

به جهان‌بینی نو به این عنصر توجهی ندارد، در حالی که به مسئله آزادی زنان و یا آموزش و پرورش دختران و نقد سنت‌های اجتماعی و دینی بسیار پرداخته است؛ علت این امر این است که مصالح طبقاتی سبب شده از برخی عناصر رایج در جهان‌بینی نو صرف‌نظر کند و برخی دیگر از عناصر آن را مورد توجه قرار دهد.

جهان‌بینی نو، درصدد زدن اوهام و جهل و خرافات و تاریکی‌های ناشی از آن است و تقلیدی از اروپای پس از قرون وسطی است و در این راه می‌کوشد با اصالت‌بخشی به علوم طبیعی و عالم ماده از توجه و تمرکز بر عالم ماوراء بکاهد. سابقه آن به اروپای آن عصر بازمی‌گردد که بر خرافات رایج در مسیحیت قرون وسطی انگشت نهاد و به مبارزه با آن پرداخت. ایرانیان هم از این نقدها آگاهی یافتند و به تقلید از آن به نقد نهاد دین پرداختند. بخش دیگری از جهان‌بینی نو تأکید بر اصالت عقل است که هر موضوع مخالف عقل را منافی ترقی و مترادف اوهام قرار می‌داد.

ایرج‌میرزا در فضایی که ترقی مهم‌ترین آرمانش محسوب می‌شد، به انتقاد از سنت‌های دینی، علمای دین می‌پردازد. سابقه فکری چنین اشعاری را در آثار میرزافتحعلی مخصوصاً «مکتوبات کمال‌الدوله» و مقاله‌ای درباره آرای «یوم» می‌توان یافت. ضمن آن مقاله، یک سؤال ساختگی را از زبان هیوم خطاب به مشایخ اسلامی هند و بمبئی مطرح می‌کند و مدعی می‌شود، هنوز به این مسئله پاسخی دندان‌شکن داده نشده است؛ این پرسش خیالی است و برای گریز از اتهام آن را مطرح می‌کند. ضمن طرح «پروتستانیزم اسلامی» هم به آن اشاره می‌کند. میرزا فتحعلی در مجموعه آثارش از جمله در «مکتوبات کمال‌الدوله» از دیگر فیلسوفانی که عقایدی نزدیک به عقیده «هیوم» داشته‌اند، همچون «هنری توماس باکل» و «رنان» هم نام می‌برد.

از دیگر علل سرودن این نوع اشعار، آگاهی از آرای داروین و نیوتن بوده است. نقدهای اجتماعی، بخش دیگری از انعکاس جهان‌بینی ایرج است، ایرج‌میرزا از طبقه اشراف است و لذا نسبت به سنت‌های اشرافی با علاقه و ملاحظه رفتار می‌کند که به سود طبقه اجتماعی اوست؛ اما در برابر سنت‌های طبقه عوام و نهاد دین به تندی انتقاد می‌کند انتقادی که در نهایت سودش به طبقه اجتماعی او باز می‌گردد و اذهان را از خرده‌گیری به آن طبقه منحط منحرف می‌سازد.

جهان‌بینی ایرج‌میرزا، به اندیشه‌های «نو» و به قول خودش فکر مترقی تمایل دارد:
فکر مترقی مرد آن نیست که بر اصل و نسب فخر کند مرد آنست کزو فخر کند اصل و نسب
(همان: ۷)

با اینکه او حامی استبداد است و این ریشه در منافع طبقاتی او دارد اما از اجزای متنوع اندیشه متجدد، بیش از همه «نقد سنت‌های اجتماعی» در شعرش ظهور یافته که این مورد نه تنها با منافع و مصالح طبقاتی او تعارضی ندارد بلکه با شخصیت «دم‌غنیمت‌شمر» او متناسب هم هست. او برخی سنت‌ها را، ابزاری در جهت محدود کردن لذت‌های دنیوی می‌داند و بنابراین این عنصر از آن را بیشتر نقد می‌کند.
ایرج‌میرزا، «آرمانی» که آن را شایسته مبارزه بداند، ندارد. آزادی از قید سنت‌های عرف و اجتماع بیشترین بخش جهان‌بینی نو در ذهن اوست.

ایرج‌میرزا، حقوق شاهزادگی می‌گرفت و در بین شاعران عصر مشروطه در طبقه خواص قرار داشت. به دلیل تعلق طبقاتی و برخورداری او از وضعیت اقتصادی مرفه ترکیب «مشت زر» را ساخته است. مشت در این ترکیب، به مشت در معنای واحد اندازه‌گیری ایهام هم دارد و علاوه بر اینکه نشان می‌دهد، ایرج‌میرزا ثروت را اسباب قدرت می‌داند حاکی از تسلط او بر زبان است. در جهان‌بینی ایرج‌میرزا، جنبه اقتصادی طبقه اجتماعی در اولویت است و شاعری فاقد آرمان و طالب حفظ وضع موجود است و در طبقه‌ای فاقد پویایی و مخالف مبارزه قرار دارد و از انحطاط طبقه خود نیز آگاه است.
مُشت معارف - مشت محکم ایران

عارف قزوینی، ملقب به «شاعر ملی» است که «در خدمات ملی مقام ارجمندی دارد» (فتحی، ۱۳۸۷: ۱۶).

چو در یک ملتی روح طرب نیست منم گر شاعر ملی عجب نیست
(عارف، ۱۳۸۰: ۶۱)

در حدود سال «۱۲۵۸ش» برابر با «۱۲۹۷ق» در قزوین زاده شد. عارف قزوینی، شاعریست که دو ترکیب اضافی با مشت دارد و هر دو با جهان‌بینی او سازگار است؛
مشت معارف و مشت محکم ایران:

امیدوار کنون نشستم و چشم به راهم
که کی خورد به دهان تو «مشت محکم ایران»
(همان: ۱۲۱)

عارف، با جهان‌بینی نو آشناست اما این شناخت عمیق نیست؛ «آشنایی عارف با فرهنگ اروپایی کمتر از عشقی است؛ او تحت تأثیر فرهنگ معاصر خود که متأثر از غرب است، قرار دارد» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۴۱۶).

عدم شناخت عمیق جهان‌بینی نو دلایل متعدد دارد؛ نخست آنکه او در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده، پدرش وکیل دعاوی بوده و آرزو داشته پسرش روضه خوان شود، بنابراین عارف ذهنی مملو از مضامین متضاد با جهان‌بینی نو دارد، دوم اینکه عارف با زبان دومی آشنا نیست، برخلاف او شاعری مانند عشقی با زبان فرانسه آشناست و امکان خواندن و آگاهی یافتن از آنچه در جهان می‌گذرد، برای او بیشتر است، سوم اینکه عارف برخلاف عشقی آمادگی روحی استفاده صحیح از سفر استانبول را نداشت زیرا «عشقی که مدتی را در عثمانی و در شهر استانبول زندگی کرد و در آنجا در کلاس‌های درس علوم اجتماعی و فلسفه جامع (دانشگاه) باعالی به صورت مستمع آزاد حضور یافت» (عشقی، ۱۳۲۴: ۳۱) اما زمانی که عارف در فاصله سال‌های ۱۳۳۶ الی ۱۳۳۸ قمری در استانبول بود، به سبب شرایط خاص او و خودکشی دوستانش در شرایط روحی بدی به سر می‌برد و بارها در بیمارستان بستری شد، چنان‌که حائری می‌گوید «با مهاجرین به استانبول رفته در آنجا به او بسیار بد گذشته» (حائری، ۱۳۶۴: ۴۷).

عارف قزوینی، درصدد تخریب جهان‌بینی پیشین خود بوده نه ایجاد جهان‌بینی نو. «عارف از نخبگانی است که سعی می‌کند جانب عناصر نو جهان‌بینی را بگیرد، ولی به لحاظ تاریخی، نوگرایی او خلوص و یکپارچگی ندارد و نوعی حالت بینابینی را در آن می‌توان دید» (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

در نقد نهاد سنت - که از عناصر جهان‌بینی اومانیستی است - با اینکه عارف، علناً «پاره‌ای اعتقادات مذهبی را به تمسخر می‌گیرد» (عارف، ۸۸ و ۲۵۶) اما مدایح امامان، در آغاز دیوان او نشان می‌دهد، ذهن او در دوره‌ای از حیاتش باورهای دینی داشته است، چنین اشعاری در دیوان عشقی علی‌الاطلاق وجود ندارد و در دیوان ایرج هم اگر مدح و

منقبتی هست، به اقتضای شغل اوست که شاعر درباری است و برای اعیاد، وظیفه دارد، اشعار مناسبی بگوید.

فردیت، رکنی دیگر از ارکان جهان‌بینی نو است اما عارف، به نیروی فرد، برای اداره امور دنیوی باور ندارد و ذهن او اسیر باورهای سنتی-اشعری است؛ اشعار جبرگرایانه‌اش، از ذهنی نشان دارد که عمیقاً جذب جهان‌بینی نو نشده است و یا آگاهی‌های او درباره جهان‌بینی جدید سطحیست. این‌که عارف در مرحله‌ای از زندگی‌اش علیه مذهب طغیان می‌کند و حتی عبا و عمامه را برکنده و به قول ایرج‌میرزا، کلاهی می‌شود (ایرج، ۱۳۵۰: ۱۴۰) و به گفته خودش، روز بیست و یکم رمضان، با وضعی نامناسب به مسجد جامع قزوین وارد می‌شود و تکفیر می‌گردد: «پار در سر منبر داده حکم تکفیرم» (عارف قزوینی، ۱۳۵۶: ۸۸)، همگی نشان‌دهنده روگردانی او از یک جهان‌بینی است؛ اما جایگزین محکمی برای آن ندارد. در شعر عارف، «غمنامه ارواح روشنفکرانی نهفته است که عصرشان به دیدگاه ایدئولوژیک مجهز نیست و پیشاپیش مردم به شناخت و ارزش‌گذاری مجدد معیارها می‌پردازند. روزگار عارف روزگار تردید دائمی در ارزش‌های کهن، انتخاب دائم معیارها و سرنگونی دائم معیارها بود» (سپانلو، ۱۳۷۵: ۳۱).

عارف از اجزای اندیشه نو، بیش از همه وطن‌پرستی و عقل‌گرایی و علم‌آموزی را برگزیده است. به همین علت «مشت معارف» را ساخته است. «مشت محکم ایران» دیگر ترکیب او مظهر اعتقاد به وطن‌پرستی و حاکمیت ملی اوست. معارف در قاموس عارف در معنای علوم تجربی به کار می‌رود.

تاریخچه اهمیت یافتن علم‌گرایی و ریشه‌های آن، عقل‌گرایی، پوزیتیویسم و نسبی‌گرایی بعنوان عناصر جهان‌بینی نو چنین است که: «نیمه قرن نوزدهم، عصر اعتقاد به علم، با پیشرفت علوم طبیعی بوجود آمد. بنیاد سیاست و دیانت کهن که در قرن هجدهم با حربه انتقاد عقل مواجه گشتند، با ضربه مهلک علوم طبیعی سخت برخورد یافتند. بنیان فلسفه و منطق اهل مدرسه با ترقی حکمت طبیعی دگرگون گشت، اصحاب اصالت عقل و تجربه، حکمت اولی را سربسر باطل شمردند و قوانین نیوتن را حاکم بر عالم فرودین دانستند و غیر از قوانین طبیعی و آنچه عقل و تجربه بیاموزد، هرچه بود و نبودنی ارزش انگاشتند» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۷۲).

نخستین توجه به عقل‌گرایی در ایران بازمی‌گردد به آنجا که «آغاز منشور مصلحت‌خانه در ربیع‌الثانی ۱۲۷۶ ه.ق. می‌گوید ایزد هر قومی را که می‌خواهد بنوازد، «عقل» که اولین موهبت است در آن قوم زیاد کند» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۳).

سپس «آخوندزاده محفلی به نام «دیوان عقل» داشت. عقل شعار آن محفل بود و گرایش فکری آن محفل را نشان می‌داد» (همان، ۱۳۴۹: ۱۸).

در کتب و رسالات این دوره، بر مبارزه با اوهام و سحر و جادو و بخت و اقبال و تحکیم اعتقاد به فلسفه عملی و اختیار آدمی تأکید شده است؛ به طوری که «در داستان‌های میرزافتحعلی، نویسنده با بیانی غیرمستقیم سعی در نفی چنین اعتقاداتی دارد» (همان: ۵۰ و ۴۳).

تأثیر عقاید دکارت و قوانین فیزیکی نیوتن در آرای سیاسی عصر روشنایی و مشرب علمی کنت و اصول طبیعی داروین خیره‌کننده است. آرای دکارت در کتاب «گفتار در روش به کار بردن عقل» او، به وسیله «کنت دو گیبینو»، «امیل برونه» و «ملا لاله زار همدانی» تحت عنوان کتاب «دیاکرت» یا «حکمت ناصریه» در سال ۱۲۷۹ ه.ق به فارسی درآمد. آرای «نیوتن» که به وسیله «اعتضادالسلطنه» تحت عنوان «فلک السعاده» به فارسی ترجمه شد و کتاب «اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی» داروین تحت عنوان «جانور نامه» به وسیله «میرزا تقی خان انصاری کاشی» طیب و معلم دارالفنون در سال ۱۲۷۸ ه.ق. به فارسی برگردانده شد؛ موارد فوق در رواج عقل‌گرایی و به تبع آن علم‌دوستی مؤثر بودند. در پی سیر تاریخی مذکور، توجه به معارف (علم‌گرایی) بعنوان رکنی از ارکان جهان‌بینی نو به تدریج رواج یافت و عارف بعنوان یکی از شاعران مشروطه در تشویق به علم و رواج آن مجاهدت بسیار کرد:

سعی جز در پی تکمیل معارف غلط است ملت جاهل محکوم به اضمحلال است

(همان: ۱۴۵)

ز پرتگاه سیه روز شام گمراهی ز نور صبح معارف بخواه استمداد

(همان: ۲۲۰)

شاید رسد به گوش معارف صدای من زانست عارف این همه بیداد می‌کنم

(همان: ۱۰۶)

در این ابیات، منظور از معارف، علوم تجربی و جدید در برابر علوم دینیست، مرکز آموزش علم دارالفنون و مرکز آموزش علوم دینی مدرسه است. خراب کشور ایران ز دست مدرسه گشت شاید که به دارالفنون شود آباد (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲۱)

«ملکم، پایه همه اصلاحات را معارف می دانست» (همان: ۱۶۶).

عارف، سه قطعه شعر در باب معارف دارد: (عارف: ۲۲۰ و ۱۴۵ و ۱۰۹) علمی که اعتقاد افراطی به آن در قرن نوزدهم در پی نظریات داروین و نیوتن ضربات مهلکی بر پیکر علوم مدرسی و حکمت اولی وارد کرد و چنان که در تاریخ مشروطه مضبوط است، آثار دانشمندان مذکور، در دوره ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شد و نیز «مخالفت برخی از روحانیون با تأسیس مدارس به سبک جدید و تدریس فیزیک و علوم طبیعی، در آنها از این جا ناشی می شود، چنان که مصایب «سیدحسن رشدی» در تأسیس مدارس به شیوه جدید خواندنی است» (کسروی، ۱۳۴۰: ۲۹) این توجه به معارف با جهان بینی عارف که بر اساس آن کلاهی شد و از علوم مدرسی، جدا شد کاملاً منطبق است.

مشت محکم ایران با بعد دیگری از شخصیت ذهنی و جهان بینی شاعر مرتبط است؛ عارف از طبقه اکثریت است و به درستی به شاعر ملی معروف است:

گرنکردم خدمت این دانم خیانت هم نکردم شکر، ایزد را که عارف، نی و کیلم نی وزیرم (عارف، ۱۳۵۶: ۸۳)

بخشی از تأثیرگذارترین اشعار عارف درباره وطن است و حتی بیشتر از دیگر شاعران مشروطه از واژه وطن و ملت استفاده کرده است:

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من آن بود و نبود من و این جان و تن من
بیچاره و درمانده کسی نیست چو من لیک درمانده و بیچاره تر از من وطن من
(همان: ۲۲۷)

و نیز صفحات (۶۱، ۳۶۲، ۷۱، ۸۱، ۹۱، ۱۱) دیوان عارف قزوینی.

در جهان ذهن عارف قزوینی، به استناد دیوانش، ایران که نتیجه وطن پرستیست اهمیت بسیار دارد؛ جهان بینی که انعکاسش را در ساخت ترکیب مشت محکم ایران می بینیم.

مُشت درشت روزگار - مشت آهنین چرخ

محمدتقی بهار (۱۲۶۰-۱۳۳۰ ه.ش) در منظومه شاعران معاصر، قصیده‌پردازی سنت‌گرا شناخته می‌شود که قصاید استواری به سبک شاعران خراسان سروده است؛ بهار، سلسله قاجار، شامل مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، احمدشاه و دوره پهلوی شامل رضا شاه و حتی محمدرضا ادرک کرده است. در طول این دوره تاریخی از نظر فکری دستخوش تغییر و تحولاتی شده و این تغییرات در اشعار او هم نمود داشته است. ملک‌الشعرا بهار، شخصیت بزرگ ادبی - سیاسی دوره مشروطه، دو ترکیب «مشت آهنین چرخ» و «مشت درشت روزگار» را ساخته است.

دامغان که چون بابل داشت صد دژ روئین مشت آهنین چرخ در فکندش از بنیان
(بهار، ۱۳۸۲: ۱۹۱)

تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند
(همان: ۲۸۷)

«ملک‌الشعرا بهار» متعلق به یکی از قشرهای طبقه اجتماعی «خواص» یعنی قشر وظیفه‌خور دربار است؛ او مانند پدرش، ملک‌الشعرا آستان قدس بوده و از آن منبع، مقرری ثابت ماهیانه دریافت می‌کرده است. در عصر مشروطه، اقشار پایین طبقه خواص، با طبقه اکثریت مقابل، متحد شدند و در برابر حاکمان مبارزه‌ای را به تقلید از مبارزات آزادی‌خواهانه دیگر کشورها شکل دادند. این طبقه، در سیر طبقاتی در مرحله بالندگی قرار داشت و دارای شور و شوق و امید و مبارزه بود. در برابر آن طبقه خواص اقلیت، در مرحله انحطاط قرار داشت و دوره‌ای بحرانی را سپری می‌کرد. در این مرحله هرگونه انتقاد از طبقه منحط و در سرایشی سقوط، برای آن طبقه خطرناک است و باعث سرعت یافتن فروپاشی آن می‌شود. بهار از اقشار طبقه خواص است که در مبارزه برای آزادی طبقه عوام را همراهی می‌کند. فردیت تا حدود زیادی در اشعار بهار حضور دارد و ذکر نام‌های خاص معاصرین بخشی از این آشنایی را آینگی می‌کند:

چند سطر از لافونتن و مولیر چند شعری از روسو و ولتر
گه از مونتسکیو سخن راندی گه از داروین مقالتی خواندی
(همان، ۷۰۰)

یا در رثای ایرج می گوید:

داشتند آرزوی صحبت تو مولیر، کرنی، راسین و روسو
(بهار، ۱۳۸۲: ۸۶۹)

دربارهٔ تقابل جهان بینی اومانیسم و جهان بینی دینی - اشعری پیشتر به تفصیل توضیح داده شد، جهان بینی غالب بهار، سنتی - مذهبیست و نه اومانیسم. او فردی متدین است که همزمان داعیه دار آزادی و دین داری است. سابقهٔ خانوادگی او و داشتن عنوان ملک الشعرايي آستان قدس گواه این مدعاست. اشعار موافق جهان بینی او در دیوانش بسیار است؛ از جمله:

کنون کز صد نود یزدان ستایند بدین یزدان ستایی دیورایند
معاذا... کزین یزدان ستایی برون آیند و این بیم خدایی
بشرباقیددین دزدند و کافر چو قید دین زند الله اکبر!
(همان: ۸۴۴)

در جایی دیگر در تأیید جهان بینی دینی خود می گوید:

دین رامکن آلوده تعصب کاسلام از آرایش است عاری
بی دین فسرد مردم زمانه بی دینی را نیست استواری
(همان: ۴۲۰)

از خدا و ز شاه و ز میهن دمی غافل مباش زآن که بی این هر سه مردم از بهایم کم تراست
(همان: ۵۴۹)

به خالق رو کنم اکنون که امید از این مخلوق بی ایمان بر گرفتم
(همان: ۵۷۸)

چون که بود قرآن، ایمان بود این رود البته اگر آن رود
جهد نمایید در اجرای آن توسعه بخشید به فتوای آن
فتوی قرآن چو شود آشکار خصم شود روسیه و شرمسار
مایه آزادی دوران ما جمله نهفته است به قرآن ما
(همان: ۷۹۵)

زنده شود دین قویم نبی	ختم شود دوره لامذهبی
راستی از هرچه بود بهتر است	راستی از خصلت پیغمبر است
زودتر از همه رفتی سر درس	از خدا در دل او بودی ترس
چو نیکو بنگری در ملک هستی	به غیر از جلوه یزدان نبینی
مرا ولیّ است ولیّ خدا و حجه عصر	مراسم قیوم و قیوم رب لم یزلی

چنانکه در شواهد فوق می‌بینیم، بهار، ذهنی با ژرف‌ساخت دینی دارد. از دیوانش «صدای شاعری مذهبی و مدافع مذهب تشیع که مدح و منقبت خاندان پیامبر (ص) و توصیف مناسک و آیین‌های مذهبی را تحت تأثیر اعتقادات دینی خود، دنبال می‌کند» (پارسا نسب، ۱۳۸۷: ۲۱۶) شنیده می‌شود.

در جای دیگر می‌گوید: «هنوز دارای ملکات راسخه ملی نیستیم و اگر ملکاتی از تعالیم دینیه داشته‌ایم، سیل تمدن غرب و تجدد، ما را به سوی تجدد کشانیده و در نتیجه آنچه داشته‌ایم، رها کرده و هنوز چیز قابل ذکر و تازه‌ای به دست نیاورده‌ایم» (گلبن، ۱۳۸۲: ۱۹).

این که بهار می‌خواهد هم جهان‌بینی سنتی خود را حفظ کند و هم جهان‌بینی مبنای دنیای نو را بپذیرد منجر به تناقض در اشعارش می‌شود؛ تقارن زندگی بهار با یک بزنگاه مهم تاریخی موجب تناقض مضاعف در آراء و اشعار اوست؛ چنان که خود در افتتاح نخستین کنگره نویسندگان ایران به سال ۱۳۲۵ می‌گفت: «ما، در سر دو راهی تاریخ خود قرار داریم: راهی به سوی کهنگی و توقف و راهی به سوی تازگی و حرکت» (گلبن، ۱۳۸۲: ۲۰). طبیعتاً جمع بین این دو تناقض می‌آفریند.

آزادی اراده و اختیار که ناشی از اصالت عقل است، از دیگر ارکان جهان‌بینی نواست. «در گذشته آنگاه که می‌خواستند، نقش انسان را معلوم کنند؛ بیشتر به دو عامل توجه

داشته‌اند: ۱- تسلیم انسان در برابر سرنوشت که نتیجه مستقیم تسلط جهان‌بینی اشعری بر منظومه عقیدتی فکری ایرانیان بود. ۲- تأکید بر نقش قهرمانان و ظهور منجی» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۷۷).

بخت و روزگار و چرخ و اقبال که همگی، الفاء‌کننده جبر و نیروهای خارج از اختیار بشری است، با جهان‌بینی اومانیستی تضاد ذاتی دارد: «در نظر کانت، آنچه پلیدتر از موانع ساخته انسان است فکر کابوسی جبرآیینی (determinism) و بردگی انسان به دست طبیعت است. منظور او از جبرآیینی اعتقاد به قدرت تعیین‌کننده عوامل بیرونی است» (آیزایا برلین، ۱۳۸۵: ۱۲۶). «کانت، جبر را رد می‌کند و بر اراده آدمی تأکید می‌کند، کانت برخوردار از این اراده آزاد را خودسالاری (autonomy) می‌خواند و حرکت تحت تأثیر نیروهای خارجی را دگرسالاری (heteronimy)» (همان: ۱۲۹). با این توضیح، بسآمد بالای اعتقاد به جبر و روزگار در دیوان بهار را از مظاهر غلبه کهنگی جهان‌بینی او می‌توان قلمداد کرد، جهان‌بینی که در ساختن ترکیب مشت روزگار هم نمود دارد.

چنانکه گفته شد آمیختگی دو جهان‌بینی و گرایش بهار به جهان‌بینی نو و همزمان داشتن اعتقادات مذهبی و سنتی منجر به تناقض در ذهن و در نتیجه شعر بهار شده است: از سویی شاهان را شبان و ملت را رمه فرض می‌کند و از سوی دیگر داعیه‌دار آزادی‌خواهی و حاکمیت ملی است. از سویی آزادی را می‌ستاید و از سویی گرفتار قید و بندهای سنت، حتی در ساختار اشعارش است. از سویی ندای برابری سر می‌دهد و از سویی عوام را به نادانی نکوهش می‌کند. او با جهان‌بینی سنتی که با مسائل انسان جدید تعارض ذاتی دارد با تقلیل آزادی، برابری و حاکمیت ملی به تطبیق این موارد با شرع می‌کوشد و سعی دارد، انتصاب و انتخاب شاه را آسمانی بداند و قوانین جزمی و غیر قابل تغییر را برای اداره جامعه کافی بشمارد. همین تناقض، در حوزه عمل، در شعرش هم راه یافته است و به این دلیل است که ادعا می‌کند، در صف آزادی خواهان قرار دارد، ولی در ساختار شعرش انعکاس این فکر را نمی‌بینیم. داعیه دار آزادی‌خواهی است، اما مدح شاهان حتی رضاخان بخشی از صمیمی‌ترین و مؤثرترین قصاید او را به خود اختصاص داده است. قصیده «دیروز و امروز» او که در مدح رضاشاه است، از غرابتین قصاید اوست، از دل برآمده و نمی‌تواند از سر بی‌اعتقادی سروده شده باشد. استاد شفیع‌کدکنی در

ادوار شعر فارسی می‌گوید «دو صدا از شعر بهار به گوش می‌رسد: یکی آزادی و دیگری وطن پرستی...» (شفیعی، ۱۳۸۰: ۱۶) اما آزادی بر ساختار اشعار او تأثیر چندانی ننهاده و در حد شعار باقی مانده است. در کاربرد آزادی با بسامد بالا، حق با استاد شفیع است اما در ساختار، او مقید و در بند سنت و کلیشه است و این هم از موارد تناقض دیوان اوست؛ تناقض محتوا با ساختار. او صراحتاً آزادی را می‌ستاید اما در عمل تجدد و آزادی در ساختار شعرش موثر نیست. این تضاد می‌تواند ناشی از گرایش بهار به جهان‌بینی نو در برابر اعتقاد عمیق به جهان‌بینی سنتی باشد؛ به طوری که در ذهن و ضمیر او جایی برای پذیرش جهان‌بینی نو وجود ندارد.

جهان‌بینی بهار نزدیک به «میرزا یوسف‌خان مستشار الدوله» صاحب رساله «یک کلمه» است، روشنفکری مذهبی که عمیقاً به شرع معتقد بود و می‌خواست بین اصول مشروطه و شریعت از روی اعتقاد و نه به جهت ریا، هماهنگی ایجاد کند و اصول مشروطه و مبانی شرع را یکسان و منطبق نشان دهد. تناقض در اندیشه‌ها از شاخصه‌های این گروه است.

به این دلیل نه مانند عارف از «مشت محکم ایران» می‌گوید و نه مانند ایرج از «مشت زر»، بلکه به مانند قدما «مشت درشت روزگار» و «مشت آهنین چرخ» را می‌سازد که نشانگر اعتقاد او به جبر است. در گرایش به سنت، پایگاه طبقاتی او که از خواص است، بی‌تأثیر نیست؛ او هوشمند است و مقتضیات جدید زمان را درک می‌کند، اما مایل یا قادر به شکستن ساختار ذهنی مستحکم پیشین خود نیست و از این رو تناقض به آثارش راه یافته است.

اگر بهار، عمیقاً به جهان‌بینی نو و قدرت فردیت و آزادی اراده و اختیار اعتقاد داشت، هرگز ترکیب مشت درشت روزگار را نمی‌ساخت. عقل‌گرایی و آزادی اراده در جهان‌بینی او چندان تأثیر ژرفی ننهاده و در حقیقت او جهان‌بینی سنتی-جبری (اشعری) دارد و به جای آزادی اراده و نیروی فرد و عقل از جبر و تقدیر سخن می‌گوید.

نتیجه‌گیری

با تأمل در فضای شعری صد سال اخیر درمی‌یابیم که شعر ایران، شعری اجتماعی است که هیچ‌گاه نسبت به رخدادهای جامعه بی‌تفاوت نبوده و نسبت به آن واکنش و

حساسیت نشان داده است. شعر اجتماعی در بطن خود بیداری، تعهد و اعتراض را می‌پروراند. در این پژوهش، ترکیبات ساخته با مشت، به عنوان واحد ساختار، در جهت نشان دادن تأثیر جهان‌بینی شاعران انتخاب شده است. بدیهی است این تأثیر بسیار وسیع‌تر است و تنها برای محدود کردن پژوهش به این ترکیبات اکتفا شده است. در این ترکیبات، «مشت چکش مانند» ترکیبی است که بیانگر جهان‌بینی فرخی یزدیست. او برخلاف بهار که از ترکیب «مشت درشت روزگار» و «مشت آهنین چرخ» استفاده می‌کند که نشان از جهان‌بینی دینی-جبری اوست و نیز برخلاف ایرج‌میرزا که «مشت زر» را به کار می‌برد و نمایانگر جهان‌بینی مبتنی بر اعتقاد به قدرت اقتصادی و ثروت است، از «مشت چکش مانند» استفاده می‌کند که بیانگر اندیشه‌های سوسیالیستی است. مقایسه دو ترکیب «مشت جماعت» از عشقی و «مشت زر» از ایرج‌میرزا، قسمتی از جهان‌بینی دو شاعر را آیینگی می‌کند. عارف ترکیبات «مشت معارف» و «مشت محکم ایران» را ساخته است؛ ترکیبات اخیر هم نمایشی از جهان‌بینی شاعران سازنده آن است، توجه «فرخی یزدی» به عنوان نماینده ادبیات کارگری، به نمادهای طبقه کارگر او را به ساختن ترکیب «مشت چکش مانند» رهنمون شده است.

طبقه اجتماعی فرخی یزدی و «عارف، عشقی، لاهوتی و نسیم شمال» یکیست. این شاعران، شاعرانی از طبقه متوسط شهرنشین و غیرخواص بوده اند، آنها روشنفکر بودند؛ یعنی خود به هوشیاری اجتماعی رسیده و درصدد بودند، مردم را نیز بیدار کنند. با اینکه همگی به یک طبقه اجتماعی تعلق دارند اما جهان‌بینی آنان دقیقاً یکسان نیست و در جهان‌بینی و آرمان و اندیشه با یکدیگر به دلایل مختلف تفاوت‌هایی دارند، از جمله تعلق به قشرهای متفاوت در درون یک طبقه واحد، میزان تأثیرپذیری از طبقات فروشونده و یا فرارونده دیگر و تفاوت در امکانات گوناگون از جمله حضور و عدم حضور در سایر کشورها یا تسلط و عدم تسلط بر زبان‌های خارجی.

ایرج‌میرزا، «فاقد آرمان» و طالب حفظ اوضاع موجود، آرمان بهار «بازگشت شکوه باستانی ایران» هرچند در سایه ظل‌اللهی مقتدر و مستبد، آرمان فرخی یزدی «تحقق عدالت اجتماعی و برابری طبقات کارگر و دهقان» است و آرمان عارف حاکمیت ملی و ترقی از رهگذر علم است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷) اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام.
- (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، شرکت سهامی خوارزمی.
- (۱۳۴۰) فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.
- (۲۵۳۵) ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲) مشروطه ایرانی، چاپ نهم، تهران، اختران.
- (۱۳۸۲) یا مرگ یا تجدد، چاپ دوم، تهران، اختران.
- آریان پور، امیر حسین (۱۳۵۴) جامعه‌شناسی هنر، تهران، دانشگاه تهران، انجمن کتاب دانشجویان.
- آرین پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما، تهران، زوار.
- اسدی، فهیمه (۱۳۸۹) تأثیر تحولات سیاسی دوره مشروطه بر ساختار شعر شاعران این دوره، پایان‌نامه دکتری تهران، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، فرزانه طاهری، چ دوم، تهران، آگاه.
- ایرج میرزا، (۱۳۵۲) دیوان اشعار، محمد جعفر محجوب، اندیشه، تهران.
- بهار، محمد تقی (۱۳۸۲) دیوان اشعار، براساس نسخه چاپ ۱۳۴۴، تهران، آزاد مهر.
- حائری، سید هادی (۱۳۶۴) عارف قزوینی شاعر ملی، تهران، جاویدان.
- (۱۳۷۲) آثار منتشر نشده عارف قزوینی، تهران، جاویدان.
- (۱۳۷۳) سده میلاد میرزاده عشقی، تهران، مرکز.
- دهباشی، علی (۱۳۸۷) شرح آثار و احوال ایرج میرزا، تهران، اختران.
- سید ابوالقاسم، فرح (۱۳۷۴) میرزاده عشقی (برگزیده شاعران معاصر)، تهران، روایت.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۰) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن.
- عارف قزوینی (۱۳۵۶) کلیات دیوان عارف، سیف آزاد، تهران، امیر کبیر.
- فرخی یزدی (۱۳۸۰) مجموعه اشعار فرخی یزدی، مهدی اخوت، م.ع. سپانلو، تهران، نگاه.
- گلدمن، لوسین (۱۳۵۷) فلسفه و علوم انسانی، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران، جاویدان.
- (۱۳۶۹) نقد تکوینی، [غیائی]، تهران، بزرگمهر.
- مشیر سلیمی، علی اکبر (۱۳۲۴) کلیات مصور عشقی، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران.